



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تجلی کلام الهی در سخنان ابن علی

عبدالله بن علی

احمد عابدینی

مقدمه

نهضت امام حسین (ع) از دیدگاه‌های مختلف و با اهداف متفاوت می‌تواند مورد دقت و بررسی قرار گیرد و در هر نگاه و با در نظر داشتن هر هدف، مطالب نو و جالبی از آن نصیب انسان گردد. این سخن اگر چه در ابتدا ممکن است موجب شگفتی شود ولی مأنوس شدن با زندگی معصومان این ادعا را تا حدود زیادی محسوس و ملموس می‌سازد. مگر نه این است که رسول گرامی اسلام (ص) فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا کتاب اللّٰه و عترتی،^۱
 من دو چیز گرانبسنگ در بین شما باقی می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک
 جوید هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوید. آن دو عبارتند از: کتاب خدا و عترت من.

از این حدیث معلوم می‌شود که قرآن و عترت تا ابد برای انسان‌ها سخن برای گفتن دارند و انسان‌ها تا ابد برای بیمه شدن در مقابل سخنان، راه‌ها و اعمال گمراه‌کننده باید به این دو مشعل راهنما تمسک جویند.

از صدر اسلام تاکنون اقبال به قرآن پیوسته بیشتر از اقبال به عترت بوده است. اگر چه قرآن هم آن‌گونه که بایسته و شایسته است مورد توجه قرار نگرفته و هنوز زمینه برای شکایت



پیامبر (ص) در قیامت باز است که: یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا. (فرقان، ۲۵ / ۳۰) ولی عترت بسیار مظلوم تر از قرآن است، زیرا از صدر اسلام از حقوقشان منع شدند و هرگاه خواستند از حق خود دم بزنند مورد ضرب و شتم و اتهام مال دوستی و مقام پرستی قرار گرفتند تا سرانجام با کشتن امام حسین (ع) و اصحابش با فجیع ترین وضع، نشان دادند که به هیچ وجه حاضر نیستند هیچ یک از عترت طاهرین را بر مسند حاکمیت اسلام ببینند.

اما اسفناک تر این که شیعیان و دوستان ائمه اطهار (ع) نخواستند و یا نتوانستند که بنشینند و زندگی ائمه اطهار را با دقت مطالعه کنند و با کاری گروهی از همه نحلله های جهادی، سیاسی، عرفانی، فقهی و... الگوی کاملی از ائمه اطهار (ع) ارائه دهند. مثلاً همه می گویند حضرت زهرا (س) الگوی زنان است، اما به جای این که ابعاد فرهنگی / تربیتی / اخلاقی / اجتماعی ایشان را به درستی برای زنان بیان کنیم، به بحث های فرعی / عاطفی / هیجانی می پردازیم به طوری که زنان و دختران ما هیچ گونه قرابت و نزدیکی بین خود و ایشان احساس نمی کنند.

یا به جای این که با کاری گروهی ابعاد مختلف و متنوع نهضت حسینی را بررسی کنیم و از آن الگوی زندگی و مبارزه بگیریم، چرا که آن حضرت فرمود: «لکم فی اسوة؛ در عمل من برای شما الگو و سرمشقی است»؛ آن را به دست خیالپردازان و کاسبان بی خبر از علم و دین رها کرده ایم تا هر رطب و یابسی را به نام حسین (ع) و عزاداری او بگویند و بنویسند و هیچ قدمی در راه الگو برداری از حضرت برنداریم.

از این رو اگر پیرامون قرآن یک شکایت وجود داشته باشد، پیرامون عترت دو شکایت وجود دارد:

۱. گروه زیادی از مسلمانان عترت را رها ساختند.
 ۲. گروه اندکی که خواستند عترت را الگو بگیرند، راه خطا پیمودند.
- درباره الگو گیری از زندگی امام حسین (ع) با نگاه به قرآن کریم دو کار می توان انجام داد:
۱. مطالعه کامل زندگی و نهضت امام حسین (ع) و تطبیق آن با آیات قرآن.
 ۲. مطالعه و بررسی آیاتی که امام (ع) در طول مسیر مدینه تا کربلا، بیان و یا استناد کردند.



ما اکنون بخش اول را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم و تنها به بررسی بخش دوم می‌پردازیم:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . (بقره، ۱۵۶/۲)

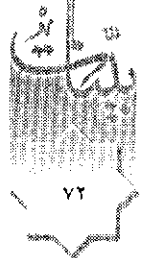
معاویه بن ابی سفیان در نیمهٔ رجب سال شصت هجری از دنیا رفت و پسرش یزید به جای او نشست و به پسر عمویش ولید بن ابی سفیان فرماندار مدینه نامه نوشت که از اهل مدینه به ویژه از حسین و خاندانش و از پسر زبیر و پسر عمر برای او بیعت بگیرد. ولید با مروان مشورت کرد و او پیشنهاد کرد که قبل از انتشار خبر مرگ معاویه، آن سه نفر را بخواهد و از آنان بیعت بگیرد. ولید همان که پاسی از شب گذشته بود پیک خود را به در خانهٔ آن سه نفر فرستاد، آنان را در مسجد النبی (ص) کنار قبر پیامبر اکرم (ص) یافت و پیام فرماندار را رساند. امام (ع) فرمود: پس از پایان جلسه‌ام، ان شاء الله خواهم آمد... ۲. پس از آن، امام (ع) با جمعی سی نفره از فرزندان، خادمان و یاران به فرمانداری رفت. آنان را بیرون نگه داشت و فرمود: «هر گاه شما را خواستم یا فریادم بلند شد وارد شوید و گرنه بمانید تا برگردم». ۳. امام (ع) با این تمهیدات خواست تا از ترور خود یا بیعت اجباری جلوگیری کند.

حضرت پس از ورود به جلسه و با خبر شدن از مرگ معاویه کلمهٔ استرجاع یعنی «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، را بر زبان جاری ساخت. این جمله قسمتی از آیهٔ ۱۵۶ سورهٔ بقره است که آیه قبل و بعد آن چنین است:

وَلَنبَلِّغَنَّكُمْ أَشْيَءَ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مِصْيَبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . اولئك عليهم صلوات من ربهم واولئک هم المہتدون . (بقره/۱۵۵-۱۵۷)

و قطعاً شما را به چیزی از [قیل] ترس، گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را؛ [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. آنان برخوردار از درود و رحمتی از پروردگارشان هستند و راه یافتگان هم آنان هستند.

حال سؤال این است که چرا امام (ع) کلمهٔ استرجاع را بر زبان جاری ساخت. آیا مرگ معاویه مصیبتی بود که به حضرت وارد شده بود یا مصیبتی بود که بر ولید



و مروان وارد شده بود؟ و حضرت طبق عادت عرف مردم برای همدردی ظاهری این کلمه را بر زبان جاری ساخت؟!

آیا مرگ معاویه برای حضرت امتحان بود و یا نقصی در جان، اموال و محصولاتش پیش می‌آمد؟

و بالاخره آیا مرگ معاویه نیازمند صبر بود؟

ممکن است در ابتدا تصور شود، امام(ع) نظیر برخی از ما عمل می‌کند که در مرگ هر کس، در حضور صاحبان عزا، قیافه عزادار به خود می‌گیریم و با آنان همه دردی می‌کنیم. ولی توجه به مقام عصمت ائمه اطهار و دور بودن آنان از هر گونه نفاق و دورویی، این تصور را به شدت نفی می‌کند. از سوی دیگر روشن است که مرگ معاویه به عنوان یک طاغوت، با دنیایی از جنگ و نیرنگ و خیانت باعث اندوه و غم نیست و جایی برای کلمه استرجاع وجود ندارد.

اما اگر تصور حوادث بعدی بشود که با نبودن معاویه، یزید، خواهد آمد که اسلام را علناً منکر می‌شود و محرمات الهی را آشکارا انجام می‌دهد و در صدد برچیدن اساس اسلام برمی‌آید، معلوم می‌شود که جای کلمه استرجاع می‌باشد. بنابراین کلمه استرجاع نه برای ناراحتی از مرگ معاویه، بلکه برای مصیبت‌هایی که با نبود او از حاکمان ظالم‌تر و جائزتر از او به اسلام و مسلمانان می‌رسد، بوده است.

شاهدش کلام امام(ع) در روز بعد، در کوچه‌های مدینه به هنگام برخورد با مروان می‌باشد، او به حضرت گفت: تو را به بیعت با یزید سفارش می‌کنم [یا فرمان می‌دهم] که خیر دنیا و آخرت در آن است و امام(ع) در جواب فرمود:

انا لله و انا اليه راجعون و علی الاسلام السلام إذ قد بليت الاسلام براع مثل یزید،^۴ ما از آن خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم، و بر اسلام مهر خداحافظی می‌خورد وقتی که به نگهبانی چون یزید مبتلا گردد.

امام(ع) به مرگ معاویه به عنوان مرگ یک شخص نمی‌نگرد بلکه پیامدهای نبود وی را بررسی می‌کند و می‌بیند که این پیامدها از پیامدهای وجودش، نگران‌کننده‌تر است. همان گونه که پدر بزرگوارش تضعیف و از بین رفتن خلافت خلفای سه گانه را، زیانبارتر از وجودشان می‌دانست، و به همین جهت در عین بیان حقایق، تلاش در تضعیف آنان نمی‌کرد؛ و حتی تا حد زیادی برای حفظ عثمان و جلوگیری از کشته شدنش کوشید.

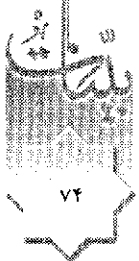
از طرف دیگر احتمال دارد که: «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» علاوه بر حیثیتی که در ضمن آیات دارد، دارای حیثیتی منفک و جدا نیز باشد؛ همان گونه که در مقاله «حجیت فرازهایی از قرآن» توضیح داده شده^۵ و معلوم شد که یک فراز می تواند در ضمن یک مجموعه یا پاراگراف معنایی داشته باشد و خودش نیز به تنهایی معنایی داشته باشد. براساس این احتمال لازم نیست که به کار بردن کلمه استرجاع جهت ناراحتی از کاهش در اموال و... باشد و لازم نیست که امام(ع) از مرگ معاویه به خاطر تبعات آن ناراحت باشد بلکه این جمله بیانگر حال متکلم است و متکلم با این کلام از یک سوی اقرار به عبودیت خود و از سوی دیگر اقرار به مرگ خود می کند.

همان گونه که حضرت علی(ع) وقتی شنید شخصی کلمه استرجاع می گوید فرمود: اِنْ قَوْلُنَا «اَنَا لِلَّهِ» اِقْرَارُ عَلِيٍّ اَنْفُسِنَا بِالْمَلِكِ و قَوْلُنَا «اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اِقْرَارُ عَلِيٍّ اَنْفُسِنَا بِالْهَلِكِ. ۶ گفته ما «ما برای خداییم» اقرار علیه خودمان است که ما مملوک و برده ایم و گفته ما «ما به سوی او برمی گردیم» اقرار علیه خودمان است به هلاکت. بنابراین امام حسین(ع) در آن مجلس در صدد خوشحالی یا ناراحتی یا تسلیت... نبود بلکه با این جمله عبودیت خود نسبت به خداوند و سرانجام خودش که سرانجام هر انسان دیگر بلکه هر موجود ممکن الوجودی است را بیان کرده است که: كل شيء هالك الا وجهه. (قصص، ۲۸/۸۸)



فخرخ منها خائفاً يترقب (قصص، ۲۸/۲۱) آیات فریبنده

به هر حال امام(ع) آن شب در مجلس ولید بیعت نکرد و آن را به بعد و حضور مردم و فکر پیرامون آن موکول کرد و فردای آن روز با صراحت به مروان فرمود که خلیفه شدن یزید، خداحافظی با اسلام است. امام(ع) چون می دانست که آنان دست از سر او برنمی دارند یا با اجبار واکراه از او بیعت می گیرند و یا به هر وسیله ممکن او را به قتل می رسانند، به همین جهت تصمیم گرفت که از شهر مدینه خارج شود. خروجی که اگرچه با عجله همراه نبود و حدود ده روز طول کشید و احتمالاً اسم عمره رجبیه را نیز به همراه داشت، ولی امام(ع) هنگام خروج آیه ای را تلاوت کرد که نشان دهد اگرچه در ظاهر، امور به طور طبیعی پیش می رود ولی با همه این ها خروجش با اختیار و انبساط روحی نیز همراه نیست و مضطر است که چنین سفری را طی کند: فخرخ منها خائفاً



یتربق قال رب نجی من القوم الظالمین . (قصص / ۲۱) موسی (ع) ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می‌گفت: پروردگارا، مرا از گروه ستمگران نجات بخش . تلاوت این آیه خط بطلانی است برد و اندیشه خام و به دور از واقعیت: اول کسانی که می‌گویند اگر امام حسین (ع) در مدینه می‌ماند، حتی اگر با یزید بیعت نمی‌کرد، کسی با او کاری نداشت .

و دوم کسانی که می‌گویند: کسی با امام (ع) کاری نداشت و او به قصد عمره رجبیه و زیارت خانه خدا از مدینه خارج شد، نه به خاطر ترس از ترور، ولی بعد که نامه‌های اهل کوفه را دید کم کم قیام، در ذهنش جای باز کرد .

خواندن این آیه پاسخ به هر دو گروه است . از یک سوی می‌فهماند: همان گونه که حکومت فرعون، در صدد یافتن موسی بود تا او را دستگیر کند، حکومت یزید نیز در صدد دستگیری امام بود و همان گونه که موسی (ع) قصد نداشت خانه و کاشانه خود را رها کند و تنها ترس و نگرانی از کشته شدن او را به سفر مجبور ساخت، امام نیز قصد عمره رجبیه یا زیارت خانه خدا نداشت و ترس و نگرانی بود که امام را به سوی سفر به مکه کشاند . و خروج از مکه نیز علتش بعداً بیان می‌شود که به خاطر ترس از ترور و نیز حفظ احترام حرم بود، که در آن خونی ریخته نشود .

اما نکته جالب تری که از تلاوت این آیه می‌توان برداشت کرد، این که حضرت موسی (ع) با فراز: رب نجی من القوم الظالمین، به درگاه خدا دعا کرد و خداوند دعایش را مستجاب ساخت و او را نجات بخشید و سالم به مدین رساند و چون امام حسین (ع) می‌داند که سنت الهی تغییر نمی‌پذیرد، می‌خواهد با تمسک به همان جمله و خواندن آن، سلامتی و سالم رسیدن به مکه را از خداوند طلب کند و آن را تضمین شده تلقی کند و به اهل بیتش بگوید که در این سفر خطری ما را تهدید نمی‌کند و با سلامت به مکه خواهیم رسید .

برای توضیح این مطلب ملاحظه حدیث صحیح السند ذیل مناسب است:

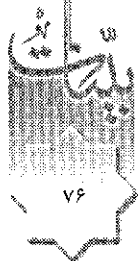
قال الصادق (ع): عجبت لمن فزع من اربع كيف لا يفزع الی اربع، عجبت لمن خاف كيف لا يفزع الی قوله عز وجل «حسبنا الله ونعم الوكيل» (آل عمران، ۱۷۳/۳) فانی سمعت الله - عز وجل - يقول بعقبها «فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسهم سوء» (آل عمران/ ۱۷۵-۱۷۶) عجبت لمن اغتم كيف لا يفزع الی قوله تعالى: «لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين» فانی سمعت

اللّٰه - عزّوجلّ - يقول بعقبها «فاستجبنا له ونجيناها من الغم وكذلك نجى المؤمنين» (انباء، ۲۱/۸۸۸۷) و عجبتم لمن مكر به فكيف لا يفرع الى قوله تعالى: «و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد» فانى سمعت الله - عزوجل - يقول بعقبها: «فوقاه الله سيئات ما مكروا» (مؤمن، ۴۰/۴۴-۴۵) و عجبتم لمن اراد الدنيا وزينتها كيف لا يفرع الى قوله تعالى: «ما شاء الله لا قوة الا بالله» فانى سمعت الله عزوجل يقول بعقبها: «ان ترن انا اقل منك مالا و ولداً فعسى ربي ان يؤتيني خيراً من جنتك...» (كهف، ۱۸/۳۹-۴۰) و «عسى» موجبة. ۷

حضرت صادق (ع) فرمود: در شگفتم برای کسی که از چهار چیز نگران است چگونه به چهار چیز پناه نمی برد؟!

در شگفتم برای کسی که می ترسد، چگونه پناه نمی برد به فرموده خداوند عزوجل «حسبنا الله و نعم الوكيل» زیرا شنیده ام که خدای عزوجل در دنباله آن می فرماید: «همراه با نعمت و فضلی از سوی خداوند برگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنها نرسیده بود.» و در شگفتم از کسی که اندوهگین است، چگونه پناه نمی برد به فرموده خداوند «لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين» زیرا شنیده ام که خدای عزوجل به دنبالش می فرماید: «پس خواسته اش را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را این چنین نجات می دهیم.» و در شگفتم از کسی که به او نیرنگ شد، چگونه پناه نمی برد به فرموده خداوند: «و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد» زیرا شنیدم که خدای عزوجل به دنبالش می فرماید: «پس خداوند او را از عاقبت سوء آنچه نیرنگ می کردند حمایت فرمود.» و در شگفتم از کسی که خواهان دنیا و زینت آن است، چگونه پناه نمی برد به فرموده خداوند: «ما شاء الله لا قوة الا بالله» زیرا شنیدم خداوند عزوجل به دنبال آن می فرماید: «اگر مرا از جهت مال و فرزند کم تر از خود می بینی، امید است که پروردگار بهتر از باغ تو به من عطا فرماید.»

این روایت از یک سو و برای یک عده امری تعبّدی و به مانند حرز و وقایه است و خاصیت هر دعا یا ذکر را مشخص می کند، و از سوی دیگر بیانگر سنت الهی است که در گذشته و حال یکسان است و همان گونه که گذشتگان هنگام پناه بردن به این اسم یا وصف الهی از آن گرفتاری نجات یافته اند، آیندگان نیز با توسل به همان ذکر به همان



ویژگی دست خواهند یافت. باز این روایت نشان می‌دهد که تنها جملاتی نظیر «سنة الله... و لن تجد لسنة الله تبديلاً» (احزاب، ۳۳/۶۲) و یا بکاربردن «كان يفعل» و «كان يقول» نیست که استمرار را می‌رساند، بلکه کارهای خداوند هر کدام اگر یک مرتبه حادث شود امکان تکرار آن نیز وجود دارد، مگر کارهایی که به عنوان معجزه مطرح شده است. بنابراین بررسی تاریخ گذشته و تاریخ نقل شده در قرآن و برخورد خداوند با اقوام مؤمن و کافر و بیان هر فراز از نصرت یا نعمت، می‌تواند بیانگر تکرار آن در وضع مشابه و با رویکرد مشابه باشد. بنابراین وقتی در آیه قرآن معلوم شد که حضرت موسی (ع) هنگام خروج از شهر آیه فخرخ منها خائفاً يتروّب، قال ربّ نجّني من القوم الظالمين، را تلاوت کرد و خداوند او را در سفرش از شرّ فرعونیان حفظ کرد و او را سالم به مدین رساند، دیگری هم که همان شرایط را دارد. اگر همان آیه را بخواند و همان گونه به خدا پناه ببرد، خداوند نیز همان گونه او را حفظ خواهد کرد، زیرا که: فلن تجد لسنة الله تبديلاً. (فاطر، ۳۵/۴۳) «هرگز در سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی» و سنت او نجات‌گرفتنی است که این دعا را بخوانند. به هر حال تعجب امام صادق (ع) از ماست که نا آگاهیم و هنگام گرفتاری به قول خداوند که مناسب با رفع گرفتاریمان باشد پناه نمی‌بریم. ممکن است کسی بگوید شاید امام (ع) هیچ یک از این امور را در ذهن نداشته و تنها می‌خواست ترس و اضطراب درونی خود را بیان کند.

اولاً در این صورت یا باید حدیث امام صادق (ع)، که یکی از راه‌های کسب معارف قرآنی است را منکر شویم و یا آن را تنها منحصر به همان چهار مورد بدانیم و یا باید امام حسین (ع) را به گونه‌ای مانند سایر مردم بدانیم که حضرت صادق (ع) از بی‌توجهی او به قرآن تعجب می‌کند؟!!

ثانیاً، خود امام حسین (ع) در جاهای دیگر چنین استفاده‌هایی از کلمات الهی کرده است. آنجا که به ابن عباس می‌فرماید:

تا وقتی که بدانم اهل این حرم (مکه) مرا دوست می‌دارند و یاریم می‌کنند اینجا می‌مانم و هنگامی که آنان مرا خوار سازند دیگران را برمی‌گزینم و به کلمه‌ای که ابراهیم (ع)، خلیل خدا، روزی که در آتش انداخته شد، آن را گفت و در نتیجه آتش برایش سرد و بی‌آسیب شد، پناه می‌برم و از آن مدد می‌جویم.^۸

از این عبارت روشن می‌شود که امام حسین (ع) به سنت‌های الهی توجه کامل

داشته و به ابن عباس نیز توجه می دهد که می توان به آن کلمات متوسل شد و خود را در پناه آنها قرار داد.

ثالثاً، علاوه بر اینها، مؤیدات دیگری نیز برای این مطلب یافت می شود، از جمله این که حضرت، پس از رسیدن به مکه، آیه ای را تلاوت کرد که حضرت موسی (ع) پس از رسیدن به مدین تلاوت کرده بود: **وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ**. (قصص/ ۲۲)، «چون به سوی [شهر] مدین رونهاد، گفت امید است پروردگار مرا به راه راست هدایت کند». ۹

اگر آیه اول را تنها برای اعلام ترس و نگرانی خود تلاوت کرده بود نیازی به تلاوت آیه دوم در هنگام ورودش به مکه نبود، از سوی دیگر امام می توانست از هر دو آیه اقتباس یا کلماتی را اصطیاد کند؛ یعنی کلمات خود آیه ها را بکار نبرد، در حالی که چنین نکرد. بنابراین معلوم می شود که به کار بردن خود آیات، برای حضرت، موضوعیت داشته و کارساز بوده است.

هم چنین محتمل است که حضرت ابا عبد الله (ع) با تلاوت هر دو آیه ای که موسی (ع) در اولین مراحل حرکتش از مصر و ورودش به مدین خواند، در صدد اعلام این نکته باشد که شروع حرکت از مدینه، آغاز یک مبارزه جدی و طولانی با فرعونیان است و در عین حال بخواهد نتیجه این حرکت، که پیروزی اسلام است را نیز بیان کند، یا با خواندن این آیات تفاعل به خیر و خوبی بزند. و محتمل است که همه این امور کنار هم مورد نظر حضرت بوده باشد. زیرا همان گونه که حضرت علی (ع) فرموده: **قرآن، «بحر لا تنقضي عجائبه»** ۱۰ قرآن دریایی است که شگفتی هایش پایان ناپذیر است.

و ان كذبوك فقل لي عملی و لكم عملكم ائنم بريئون مما عمل و انا بريء مما تعملون. (یونس، ۴۱/۱۰)

امام حسین (ع) حدود چهار ماه در مکه ماند و خبر بیعت نکردن او با یزید و حرکت وی به مکه به گوش مسلمانان رسید، ولی هیچ صدای یاری جدی از جایی - مگر از کوفه - برنخواست و دعوتی از وی صورت نگرفت، اما همه نیز با رفتنش به کوفه مخالف بودند. گروهی از روی اطلاعاتی که از مردم کوفه داشتند و می دانستند که: **اولاً کوفه تمامش با حضرت نیست**. ثانیاً بر فرض این که همه کوفه موافق حضرت



باشند، قبل از رسیدن حضرت، مأموران حکومت شام، از پیوستن مردم به امام حسین (ع) جلوگیری می کنند. ثالثاً بر فرضی که امام به کوفه برسد و همه مردم هم در رکاب او باشند، حتی برخی از یاران هم از بصره یا غیر آن به او پیوندند، باز با این همه امام در مقابل حکومت قوی تر مرکزی نمی تواند کاری از پیش ببرد و کشته خواهد شد. بنابراین رفتن امام (ع) به کوفه مصلحت نیست.

گروه دیگری از روی تعبد، به خاطر اخباری که از پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در دست آنان بود که خبر از شهادت امام (ع) و یارانش می داد، از این سفر منع می کردند تا شاید از اتفاق افتادن آن حادثه جلوگیری کنند.

گروه سومی که با رفتن امام (ع) مخالفت می کردند، طرفداران حکومت اموی، از کارگزاران و مأموران بودند که می دانستند خارج شدن امام (ع) از مکه، و رفتنش به سوی کوفه برایشان، مشکل آفرین است و جنگیدن با او هزینه های زیاد مادی و معنوی همراه دارد ولی اگر در مکه بماند و در شلوغی ایام حج به دست افراد به ظاهر ناشناس ترور شود کم ترین هزینه را برای آنان دارد، و اگر کشته هم نشود مکه پایگاه مهمی چون کوفه نمی باشد و امام (ع) در مکه کم تر از کوفه می تواند برای حکومت مشکل ایجاد کند. به هر حال این گروهها گاه به صورت فردی و گاه جمعی در جهت منع امام (ع) اقداماتی انجام دادند. از جمله فرماندار مکه عمرو بن ساعد بود که برادرش یحیی را با گروهی از مأموران برای بازگرداندن امام به مکه اعزام کرد. وی خطاب به حضرت چنین گفت: «آیا از خدا تقوا پیشه نمی کنی که از جماعت مسلمانان خارج می شوی و بین امت تفرقه می اندازی؟»^{۱۱} دستاویز این گروه معمولاً لزوم حفظ وحدت و اتحاد، ناپسند بودن تفرقه و امثال آن بود و سفارش هایشان به امام حسین (ع) این بود که در روز ترویه چرا حرکت کردی؟ این عمل در چشم زائرانی که به سوی مکه می آیند وجهه خوبی ندارد. یا اینکه مکه مکان امنی است، حرم امن خداوند است، در همین جا بمان و در کنار خانه خدا به عبادت مشغول شو.^{۱۲}

چرا که در ماه های حرام و در منطقه حرم نمی توان با کسی که حج انجام نمی دهد و قصد خروج از مکه دارد برخورد کرد.

امام (ع) در مقابل این گروه آیه ذیل را تلاوت کرد:

لی عملی و لکم عملکم انتم بریثون مما عمل و انا بریء مما تعملون؛ عمل من به

من اختصاص دارد و عمل شما به شما شما، از آنچه من انجام می‌دهم مبرا هستید و من از آنچه شما انجام می‌دهید مبرایم.

تمام آیه این چنین است: و ان کذبوک فقل لی عملی و لکم عملکم...؛ [ای پیامبر] اگر تو را تکذیب کردند بگو: ...

شان نزول آیه، مردم مکه و رؤسای آن زمان مکه است، که کافر بودند و در مقابل اعمال پیامبر اکرم (ص) می‌ایستادند. زمانی که پیامبر اکرم (ص) در شهر مکه ندای توحید، عدالت، رفع ظلم، منع زنده بگور کردن دختران و... را سرداد و اجداد این ناصحان به جای برخورد منطقی کار را به لجبازی کشاندند، تا آنجا که خداوند به پیامبرش فرمود: «بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما. شما از آن چه من انجام می‌دهم بی‌زارید و من از آنچه شما انجام می‌دهید.» و اکنون که پس از گذشت ۶۰ سال از آن واقعه باز ظلم و جور و بی‌عدالتی جامعه را فرا گرفته و به جای شرک و کفر جلی جاهلیت، شرک و کفر خفی مزین به اسلام ظهور کرده؛ امام حسین (ع) رسالت خود می‌بیند که در مقابل این انحراف اسلام برانداز فریاد برآورد که «علی الاسلام السلام، اذ قد بلیت الاسلام براع مثل یزید»^{۱۳}

باز نوه‌های همان طاغوت‌های زمان پیامبر (ص) مقابل امام (ع) صف می‌کشند، و با این فریادها می‌خواهند صدای «ارید ان امر بالمعروف و أنهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی»^{۱۴} امام حسین (ع) را تحت الشعاع قرار دهند. بنابراین بر سر این آیات دو بار جنگ شده؛ یک بار بر سر تنزیل آن و دیگر بار بر سر تأویل آن.

اما اسفبار این است که در این مرحله، دوستان امام حسین و خویشان نزدیکش نیز از توطئه بی‌خبرند. مثلاً عبدالله بن جعفر، پسر جعفر طیار، پسر عموی امام (ع) و شوهر حضرت زینت، با شنیدن خبر حرکت امام (ع) از مکه نامه‌ای نوشت و حضرت را سوگند داد که از حرکت بازایستد و گفت: من از یزیدیان برای امان نامه می‌گیرم، پس از فرستادن نامه، فوراً به سراغ عمرو بن سعید فرماندار مکه رفت و از او برای امام (ع) امان نامه خواست. فرماندار که منتظر چنین فرصتی بود گفت: هر چه می‌خواهی بنویس تا امضاء کنم و چنین کرد و حتی برای اطمینان دادن به امام (ع) برادرش یحیی را نیز همراه عبدالله بن جعفر به نزد امام (ع) فرستاد.^{۱۵}

این جاست که مظلومیت امام (ع) آشکارتر می‌گردد و حضرت حتی نمی‌تواند



توطئه‌های پشت پرده را برای پسر عمو و شوهر خواهرش فاش کند و او را از همکاری با عمرو بن سعید باز دارد، ولی چون می‌داند که او شخصی خوب، پاک طینت، دوستدار امام (ع) و تصدیق‌کننده وی است، به رؤیای خود اشاره می‌کند و می‌فرماید: پیامبر اکرم (ص) را خواب دیده‌ام و او به من فرمانی داده که آن را اجرا خواهم کرد و آن رؤیا را نیز با کسی در میان نخواهم گذاشت. ۱۶

یوم ندعوا کل أناس بأمامهم . (اسراء، ۱۷/ ۷۱)

به هر حال امام (ع) از مکه خارج شد و منزل به منزل به سوی عراق در حرکت بود. در منزل سوم، منزل ذات عرق با شخصی از طایفه بنی اسد برخورد کرد. حضرت پرسید: از کجایم آبی؟ گفت: از عراق، حضرت پرسید: آنان را چگونه یافتی؟ گفت: قلبشان با توست و شمشیرهایشان با بنی امیه.

امام (ع) فرمود: راست گفتی: خداوند متعال آنچه می‌خواهد انجام می‌دهی و آنچه اراده کند حکم می‌کند.

آن شخص پرسید: از فرموده خداوند: «یوم ندعوا کل أناس بأمامهم» به من خبرده. حضرت فرمود:

بله ای برادر اسدی، امامان دو دسته‌اند، پیشوای هدایت که به سوی هدایت فرامی‌خواند و پیشوای ضلالت که به گمراهی فرامی‌خواند. هر کس که [پیشوای هدایت] را اجابت کند، او را به سوی بهشت هدایت می‌کند و هر کس که [پیشوای ضلالت] را اجابت کند به آتش داخل می‌شود و این قول خداوند است که فرمود: «فریق فی الجنة و فریق فی السعیر (شوری، ۷/۴۲)، گروهی در بهشتند و گروهی در آتش» ۱۷

سؤال و جواب، هر دو تأمل برانگیز است زیرا از سخنان قبلی که بین امام و آن شخص رد و بدل شد معلوم است که او شخص فهیم، تحلیل‌گر، ادیب و سخنور است که با یک جمله اهل یک شهر را تحلیل می‌کند و گذشت زمان نیز صحت همین تحلیل را به اثبات رساند. او می‌داند پیروان هر امامی با همان امام و پیشوا محشور می‌شوند، آنگاه با توجه به صحبت‌های رد و بدل شده قبلی احتمالاً سؤالش این است که اگر قلب‌های انسانها با یک امام بود و ظاهر آنان با امام دیگر آنگاه این دسته از

مردم در زیر بیرق کدام یک از دو امام محشور می شوند.

امام (ع) می فرماید: به ظاهر نگریسته نمی شود که دیده شود شخصی در کدام حزب و دسته است بلکه به این نکته توجه می شود که او واقعاً سخن چه کسی را اجابت کرده و کدام مسیر را در زندگی انتخاب کرده است. اگر راه هدایت را برگزیده او با امامان هدایت محشور می شود و لو این که چون عمار یاسر و چون شیعیان راستین علی (ع) در زمان معاویه، مجبور باشند که برای حفظ جان خویش، سخنی خلاف اعتقاد خویش بگویند و یا قدمی خلاف آن بردارند، همان گونه که ادله تقیه مثل: الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان، (نحل، ۱۰۶/۱۶) دلالت می کند.

با این تفسیر از حدیث امام حسین (ع) می توان گفت: اگر کسی واقعاً به امام حسین (ع) معتقد بود و او را امام به حق می دانست و شمشیرش را نیز برای نصرت او آماده کرده بود ولی با استقرار نیروهای ابن زیاد در کوفه، نتوانست به یاری حسین (ع) بشتابد بلکه برعکس، او را در صف یزیدیان به جبهه بردند و پیوسته مراقب او بودند، به گونه ای که به هیچ نحوی نتوانست فرار کند و در لشکر یزیدیان ماند، طبق این تفسیر، این شخص جزو هدایت یافتگانی است که مکره بوده و در قیامت در سلک یاران امام هدایت محشور می شود.

اما ممکن است کسی بگوید سؤال آن شخص اسدی با صحبت های قبلی وی در رابطه نیست و بلکه تنها سؤالش آن است که در قیامت چند گونه امام وجود دارد؟ و امام (ع) جواب می فرماید که: تنها دو گونه امام وجود دارد: پیشوای حق و پیشوای باطل. به هر حال نکته های دیگری نیز از این حادثه قابل تحلیل و بررسی است، نظیر این که: الف) در چنین مسیر پرخطر، و در حالی که همه نگران هستند و همه امام (ع) را از چنین سفری منع می کنند و خود پرسش گر نیز واقعیت حادثه ای که در پیش است را گوشزد می کند باز در چنین حالی امام (ع) از پاسخ به سؤالات افراد خودداری نمی کند و نمی فرماید: اکنون وقت این حرفها نیست. و به هر حال نهضت خود را ادامه می دهد.

ب) فرازهای کوچک قرآن حجت است و قابل استدلال زیرا، امام (ع) در پاسخ سؤال پرسش گر، به قسمت آخر یک آیه استدلال می کند که اساساً صدر و ذیل آن مربوط به امام و مأموم نیست.



- ۱ . شیخ حرّ عاملی ، وسائل الشیعه ، ۳۴/۲۷ ، حدیث ۳۳۱۴۴ ، قم : آل البیت ، دورہ سی جلدی .
- ۲ . موسوعه کلمات امام حسین (ع) / ۲۷۷ .
- ۳ . همان / ۲۸۰ .
- ۴ . همان / ۲۸۴ .
- ۵ . ر . ک : مجله بیّنات ، شماره ۱۴ / ۴۸ .
- ۶ . نهج البلاغه ، کلمات قصار / ۹۹ .
- ۷ . شیخ طوسی ، من لا یحضره الفقیه ، ۳۹۲/۴ ، حدیث ۵۸۳۵ .
- ۸ . موسوعه کلمات امام حسین (ع) / ۳۰۸ و ۳۰۹ .
- ۹ . همان / ۳۰۵ .
- ۱۰ . نهج البلاغه ، خطبه ۱۸ .
- ۱۱ . موسوعه کلمات امام حسین (ع) / ۳۳۰ .
- ۱۲ . همان / ۳۳۰ تا ۳۳۳ .
- ۱۳ . همان / ۲۸۴ .
- ۱۴ . همان / ۲۹۱ .
- ۱۵ . همان / ۳۳۱ و ۳۳۲ .
- ۱۶ . همان / ۳۳۲ .
- ۱۷ . همان / ۳۳۷ - ۳۳۸ .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی